

خاطراتی از کلاسِ درس

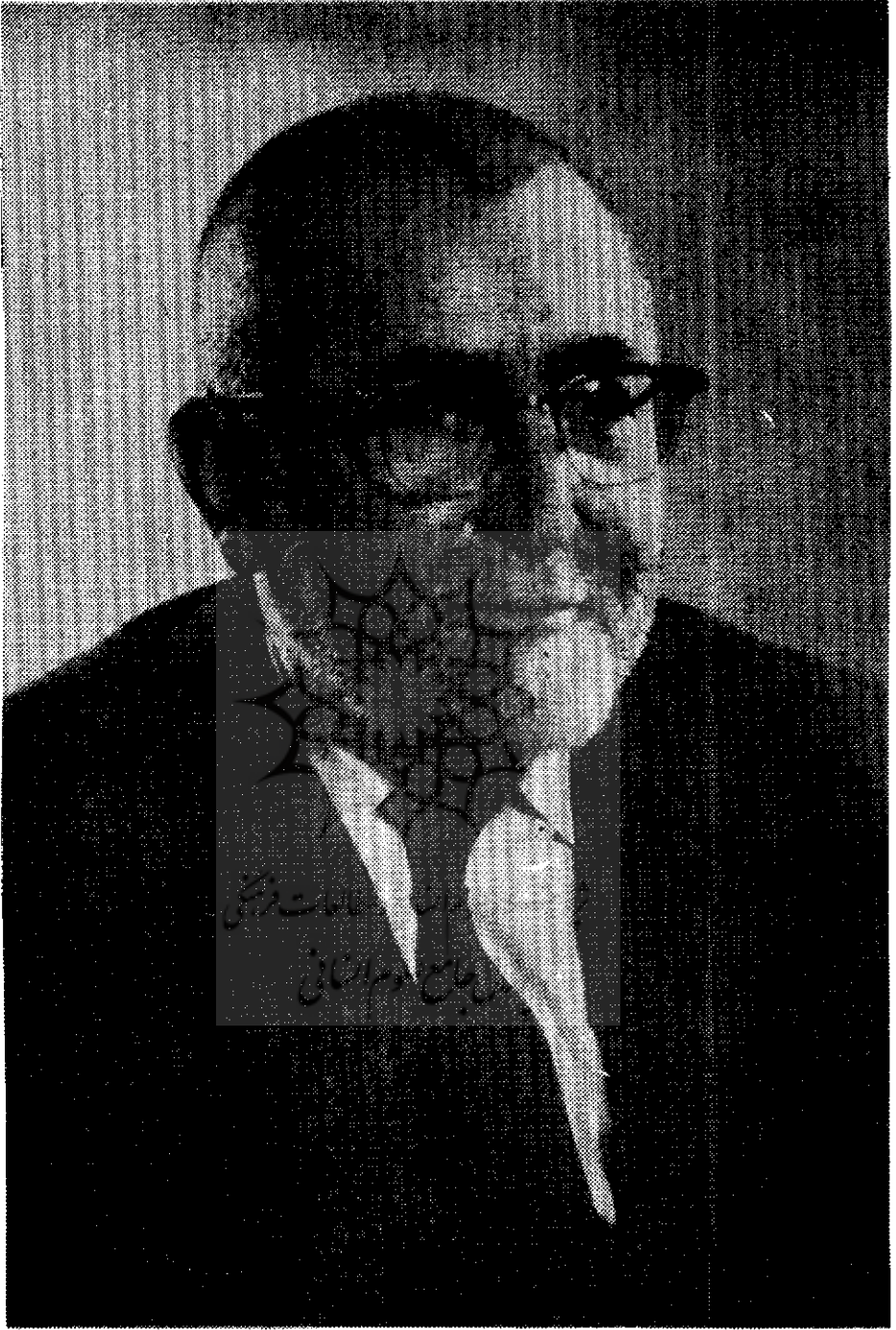
احمد مهدوی دامغانی

استاد فروزانفر*

۳۶۲

«متون نظم و نثر فارسی» عنوان درس مرحوم استاد علامه بدیع الزمان فروزانفر رحمة الله علیه در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی بود. دانشکدهٔ ادبیات پیش از آن که به محل فعلی خود در محدودهٔ دانشگاه تهران منتقل شود در ساختمان مرکزی باغ نگارستان قرار داشت و استاد در روزهای یکشنبه و چهارشنبه از ساعت ۸ تا ۱۰ صبح در اولین سالن دست راست اولین راهرو دست چپ آن ساختمان در طبقهٔ هم کف افاضه می فرمود. در آن کلاس افرادی در سنین مختلف، مردان و زنانی پخته و میانسال تا جوانان بیست و دو سه ساله شرف حضور می یافتند، بعضی از میانسالان کسانی بودند که جز «شهادتنامه» استاد فروزانفر بقیهٔ شهادتنامه‌های خود را به اصطلاح «گذرانده» بودند. جوانها آنهایی بودند که دو سه سالی بود که به حضور استاد می رسیدند و جوانترها آنهایی بودند که اولین سال دانشجوییشان در دورهٔ دکتری بود. آنها که از دیگران بالنسبه مسن تر بودند کسانی بودند که شهادتنامهٔ استاد فروزانفر را تحصیل کرده بودند ولی برای درک فیض از محضر آن بزرگوار که درس و کلامش هر اهل فضل و ادبی را به «مکتب» می آورد در پای درسش می نشستند. آنچه اکنون به عرض می رساند مربوط به سالهای تحصیلی ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸

* - نقل از پانویس مقاله «مذهب فردوسی» بقلم دکتر احمد مهدوی دامغانی، مجلهٔ ایران شناسی، سال پنجم - شمارهٔ اول بهار ۱۳۷۲ که به بزرگداشت دکتر محمدجعفر محبوب اختصاص یافته بود.



● آخرین عکس استاد بدیع الزمان فروزانفر

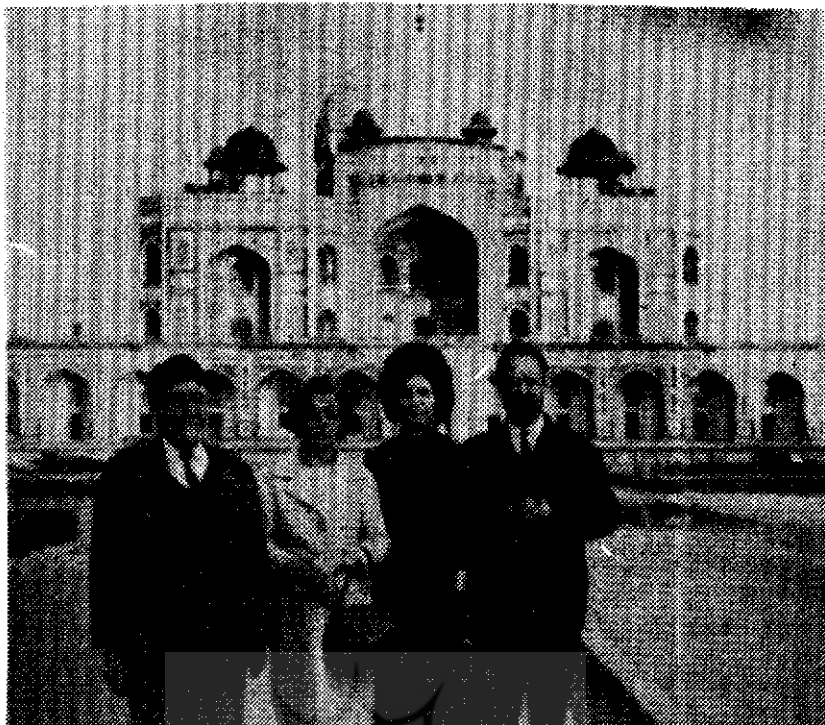


• زنده یاد بدیع الزمان فروزانفر

است.

۳۶۴

مرحوم فروزانفر خوش نمی داشت که شاگردی پس از تشکیل جلسه درس وارد کلاس شود و یا کسی نیمکت یا صندلی را که بر آن معمولاً می نشست تغییر دهد از این رو شاگردان سر ساعت هشت بر جای خود نشسته می بودند. کمتر اتفاق می افتاد که استاد بعد از ساعت هشت و ده دقیقه به کلاس وارد شود و چون به کلاس وارد می شد طبق معمول همه به احترام او برمی خاستند و تا او بر صندلی اش در پشت تریبون جلوس نمی فرمود هیچ کس نمی نشست. در کلاس ده دوازده ردیف میز و صندلی که هر ردیف گنجایش شش نفر را داشت در طرف راست و چپ آن اتاق قرار داده بودند. در ردیف جلو دست راست، اول خانم کبری تسلیمی، که هم به مقتضای معنی اسم کوچکش و هم به مناسبت آن که از دیگر بانوان کلاس مسن تر بود مرحوم فروزانفر از روی مطایبه و محبت به ایشان «ام المؤمنین» یا «ام المؤمنین تسلیمی» لقب داده بود می نشست و پهلوی او یعنی در دست راستش به ترتیب خانمها: عصمت یوسفی و باهرة انور می نشستند و در ردیفهای بعدی سمت راست خانمها: اقدس افشار شیرازی، پوران شجیعی، ملکه طالقانی، عصمت ستارزاده، عصمت مجد نوابی کرمانی، طلعت بصری و بانو خانم امیری فیروز کوهی (دختر بزرگ مرحوم استاد جلیل سیدالشعراء امیری فیروز کوهی رحمة الله علیه) و بعضی دیگر که نام شریفشان به خاطرمانده است می نشستند. خانمها



تاج محل - ۱۹۶۴ استاد فروزانفر و خانمشان به همراه دکتر زرین کوب و دکتر قمر آریان

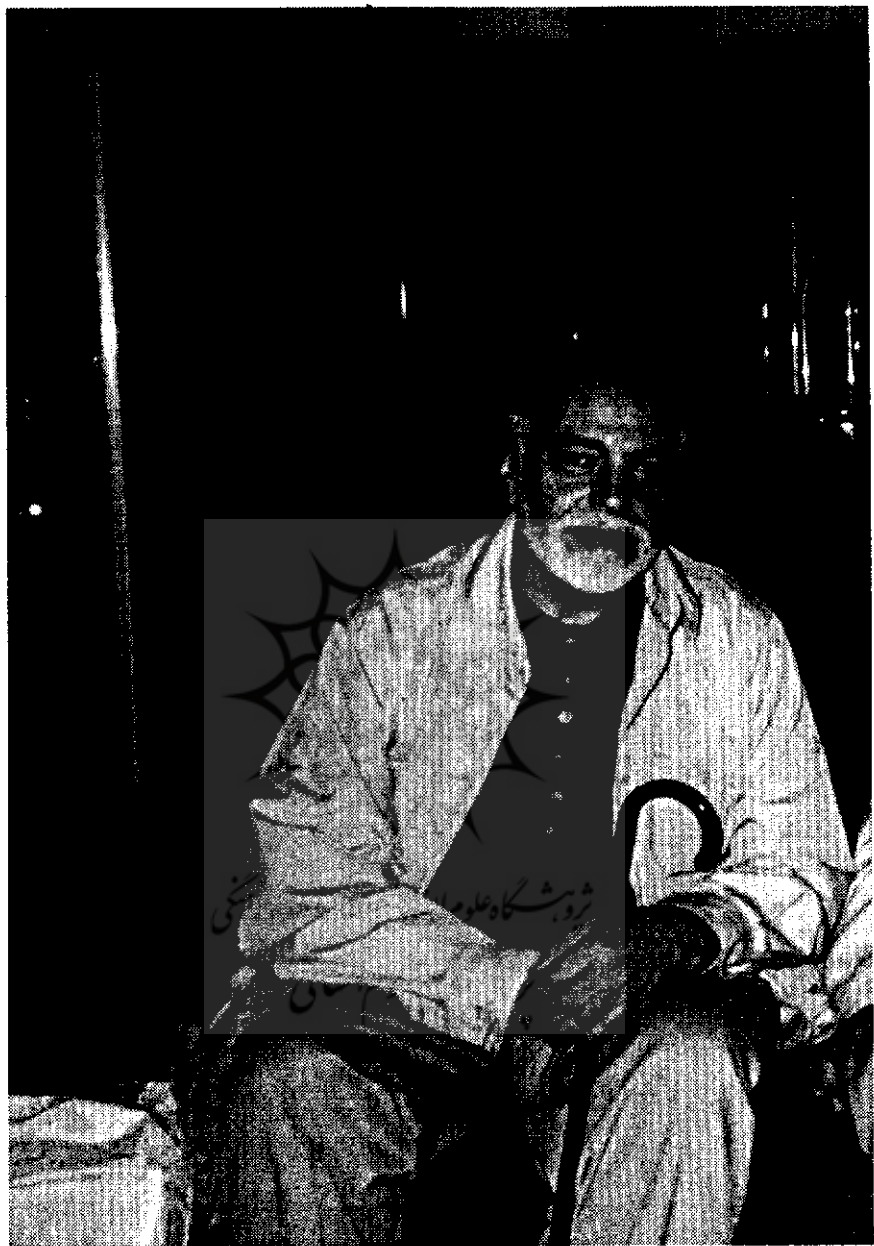
منیرطه و طاهره صفارزاده غالباً در ردیفهای آخر سمت چپ می نشستند. در سمت چپ، ردیف اول را محمدجعفر محجوب و غلامرضا فرزامپور و تبرای شیرازی (از چپ به راست) به خود اختصاص داده بودند و آقایان دیگر، ابراهیم مدرسی، علی فاضل، عبدالعلی طاعتی، علی اصغر معینیان کرمانی، محمدامین ریاحی، منوچهر مرتضوی، جعفر شعار، حسین بحرالعلومی، امیرحسن یزدگردی، مظاهر مصفا، حسن سادات ناصری و برخی دیگر در ردیفهای بعدی می نشستند. سیدجعفر شهیدی، مهدی محقق، امیرحسین آریانپور، محمدحسن جلیلی یزدی، احمد مهدوی دامغانی غالباً در ردیفهای آخر سمت راست می نشستند.

چند لحظه پس از آن که استاد جلوس می فرمود دفترچه کوچکی را از جیب بغلش می آورد و بی آن که به آن توجه فرماید همه حاضران را به ترتیب تقدیمی که در ردیف صندلیها داشتند از مد نظر تیزبین خویش می گذرانید و به آن که در جلسه گذشته «غایب» بوده نگاهی طولانی که گاه با تعنت و ملامت و بیشتر با تفقد و محبت توأم، و بعضاً همراه با چند کلمه که غالباً از طنزی خالی نبود، می افکند، و سپس با حافظه و حضور ذهن خارق العاده ای که داشت گویا هر که را که در کلاس نمی یافت جلوی نامش در آن دفترچه علامتی می گذاشت و آن گاه خطاب به همه می فرمود: سؤالی هست؟ و طبعاً سؤال بود و زیاد هم بود. حدود ربع ساعتی هم به سؤالات پاسخ می فرمود و دقیقاً سر ساعت هشت و نیم به آن که همیشه متن درسی را که یکی از متون



● از چپ به راست: محمداندر - خانم افشارلو - حسنوباشار - احمد گیزدیش - فروزانفر - افشارلوهوشنگ مقدم.

اصلی و مهم نظم و نثر، چون مثنوی مولانا و خاقانی و حافظ و بیهقی و تذکرة الاولیاء، و امثال این کتب بود قرائت می‌کرد، اشارتی می‌فرمود و آن دانشجو که صدایی دلنشین و صورتی خوش و چشمانی گیرا داشت و موی سرش چون شبه سیاه و بزاق بود با صدای رسا و غزای خود، بسیار شمرده و به نحوی که معلوم بود درس را به خوبی «پیش مطالعه» کرده است شروع به خواندن می‌کرد و پس از چند دقیقه که حدود یک صفحه یا یک و نیم صفحه از آن متن قرائت شده بود استاد به اشاره دست و سر به آن دانشجو می‌فهماند که تأمل کند، تا استاد تفسیر و توضیح لازم را درباره آنچه خوانده شده است بیان فرماید و گوهرهای شریف معنی و دردانه‌های ظریف لطایف ادبی متن را از قعر دریای ضمیر منیر خویش استخراج و در دسترس طالب علمان قرار دهد. گوهرشناسان کلام شیرین او، حتی از درج یک کلمه از فرمایشاتش بر اوراق دفاتر خویش غافل نمی‌ماندند و درس به همین ترتیب ادامه می‌یافت، غالباً نه گذشت وقت احساس می‌شد و نه صدای زنگ شنیده، مگر آن که از خارج کلاس، استاد دیگری به تغافل یا دانشجویی به غفلت در سالن را نیمه باز کند و فکر استاد بزرگوار و ذهن شاگردان را از درس و بحث منصرف سازد. استاد اجل سخن خود را پایان می‌داد و برمی‌خواست و با تبسم و شوخی می‌فرمود که امروز «ملک نقاله» ما کیست؟ («ملک نقاله» اصطلاحی است که در کتب و داستانهای مذهبی بر فرشته‌ای که اموات را پس از مرگ به برزخ، بهشت یا دوزخ می‌برد، نهاده شده است) و به سرعت



دکتر احمد مهدوی دامغانی

از سالن بیرون تشریف می‌برد (اعطاء!!! عنوان «ملک نقاله» بر چند نفری که با اتومبیل خود غالباً حضرت استاد را به منزل یا دانشکده الهیات می‌رساندند، نمونه‌ای از ذوق بدیع و لطیف استاد بود) و هر کدام از این چهار نفر که زودتر نظر عنایت استاد را به خود جلب کرده بود سعادت آن که استاد را به منزلش (در کوچه درختی، خیابان شاهرضا، مقابل بیمارستان زنان) یا مقصد دیگری برساند نصیبش می‌گشت و این سعادت نصیب ابراهیم مدرسی، روزنامه‌نگار مشهور که اتومبیل «پلموت» آبی نوری داشت و یا علی اصغر معینیان که به مقتضای ریاست اوقاف اتومبیل «شورلت» دولتی زیر پا داشت می‌شد و کمتر نصیب امیرحسین آریان‌پور و «فیات» قدیمی اش و گاه هم نصیب احمد مهدوی دامغانی و «فولکس واگن» کوچکش می‌گردید. شاعری عرب می‌گوید و چه زیبا می‌گوید: هَلِّ اللَّيَالِيَّ وَالْآيَامَ رَاجِعَةً أَيَّامَ نَحْنُ وَ سَلْمَى جِيرةَ خُلُطٍ

«آیا روزگار، آن روزهایی را که ما و «سلمی» همسایگانی بودیم و با هم آمیزشی داشتیم باز خواهد گردانید». استاد نازنین بزرگ ما در ۱۶ اردیبهشت سال ۱۳۴۹ یعنی ۱۱ سال پس از آخرین سالی که رقصش گذشت درگذشت. از آن عزیزی که آن سالها با یکدیگر همکلاس بودیم تا آن جا که من بنده اطلاع دارم بانوی دانشمند و فرشته‌خو عصمت یوسفی (متینی) (همسر محترم استاد دکتر جلال متینی و مادر گرامی فرزندان عزیز ایشان بانوان وفا و صفا و آقای علی‌رضا متینی و خواهر استاد جلیل فقید دکتر غلامحسین یوسفی رحمة‌الله علیه) و آقایان دکتر علی‌اصغر معینیان، دکتر امیرحسین یزدگردی، دکتر حسین بحرالعلومی، دکتر عبدالعلی طاعنی، دکتر غلامرضا فرزام‌پور، دکتر حسن سادات ناصری روی در نقاب خاک کشیده‌اند و «خدای عزوجل جمله را بیامرزد» و به دیگر همکلاسان طول عمر مرحمت فرماید.

آن دانشجوی خوشخوی خوشروی خوش موی خوشگو که متن درسی را قرائت می‌فرمود جناب استاد دکتر محمدجعفر محبوب عزیز ماست که خداوند عمرش را دراز گرداند، او امروزه در آستانه هفتاد سالگی با موی سر و ابروان سفید شده خود در پرکلی، کالیفرنیا به افاضه اشتغال دارد و شکر خدا که «با شکستگی ارزده به صد هزار درست». خدای بزرگ جناب استاد دکتر جلال متینی دامت افاضاته را که اینک در این قاره بزرگ پرچمدار ادب سنتی فارسی و نگهبان فرهنگ ملی ایران است سلامت بدارد. از جناب ایشان سپاس دارم که در مقام تجلیل از استاد محبوب، شماره بهار گرامی مجله ایران‌شناسی را بدان امر تخصیص داد و تحریر مقاله‌ای را هم به این «همکلاس» آن عزیز تکلیف فرمود. موضوع مقاله، به مناسبت انتشار آخرین کتاب استاد محبوب آفرین شاهنامه انتخاب شده است. برای آن که حمل بر بی ادبی نشود به عرض می‌رساند که نام گرامی همه عزیزان همکلاس، همچنان که در آن ایام گفته و نوشته می‌شد آمده است و مقام و موقعیت بعدی و فعلی هیچ یک از آنان در نظر گرفته نشده است.